



# خاطرات لایارد

من به يك اطاق بزرگ كه بالای مدخل دروازه ساخته شده و برای پذیرایی مهمانان از آن استفاده می‌شد و آنرا بزبان لری «لامردون» (۱) می‌گفتند راهنمایی شدم. در آن اطاق نیز چند نفر دیگر نشسته بودند، منم فرش خود را يك گوشه اطاق روی نمدي كه كف اطاق را مفروش کرده بود، پهن کرده استراحت نمودم.

مقدار ائاثیه مختصری كه همراه داشتم تحویل دادم، زیرا تنها پیراهن و جورابی كه در خورجین به‌مراه داشتم نیز بسرقت رفته بود، حتی يك پیراهن برای تمویض لباس زیر در اختیار نداشتم. من متوجه شده بودم كه این ائاثیه بوسیله خونكار همان مرد جوانی كه مستخدم شفیع خان بوده دزدیده شده است. اگر من از او شكایت کرده بودم ولسی نتیجه‌ای بدست نیامد. خوشبختانه هنوز بیشتر ائاثیه مهم و مورد نیاز از قبیل كتابها، نقشه‌ها و جعبه دارو در خورجین باقیمانده بودند، ساعت و قطب‌نما و پرگار خود را كه جهات و مسیر مسافرت‌م را با آنها تعیین و نقشه برداری می‌كردم از ترس، از انظار دیگران پنهان کرده بودم. در میان حاضرین سید خوش قیافه و بلند قد كه ریش بلند و سیاهش تا حد كمر میرسید و اهل شوشتر بود، دیده میشد. شهرت داشت او طبیب حادقی است و به همین منظور هم بقلعه تل دعوت شده بود تا طفل بیمار محمد تقی خان را معالجه نماید.

يك شخص دیگری كه دارای قدی کوتاه و چشمانی روشن و ناآرام بود نیز در اطاق حضور داشت. او يك كلاه پوست بلند كه دورلبه‌های آن با شال سفید كشمیری پیچیده شده بر سر و خرقه ابریشمی سفید بلندی در تن و يك شال كشمیری دور كمر و يك خنجر در میان شال كمر و يك جفت كفش سبز رنگ پاشنه بلند ساغری نیز پیا داشت. می‌گفتند وی اهل اصفهان و از طبابت سر رشته دارد كه او را نیز بهمین خاطر به قلعه تل دعوت کرده بودند. در «لامردون» يك سیدقادی شوشتری دیگر بنام کریم كه برای دیدار محمد تقی خان بقلعه تل آمده بود در يك گوشه اطاق در يك حالت سستی و بی‌حالی مشغول تلاوت قرآن بود. یكنفر از كدخدایان یکی از طوایف كه جهت انجام كاری بقلعه تل آمده بود بسا من جمع میهمانان «دیوان‌خانه» را تكمیل می‌نمود.

۱ - «لامردون» مخفف لانه مردان است.



این عده برای مدتی با من محشور بودند و هنگام ناهار و شام آن‌ها با هم دور یک سفره مشغول غذا میشدند ولی همیشه برای من یک مجسمهٔ جداگانه بمجلس می‌آوردند، چون من یک نفر مسیحی بودم شرعاً نمی‌توانستم با آنان روی یک سفرهٔ غذا بنشینم.

سه برادر محمد تقی خان، آ (مخفف آقا خان بابا، آکریم، آکلبلی) آنها بیخاطر احترام بیشتر گاهی بنامهای خان بابا خان، کریم خان و کلبلی خان نیز مورد خطاب قرار می‌گرفتند. سمت میزبانی را درغیاب او در قلعهٔ تل بعهده داشتند، خان بابا خان بسیار خوش قیافه و جذاب و مهربان و ظاهراً دارای سیمائی عیاش و خوشگذران و دارای اندامی متوسط و تا اندازه‌ای تنومند بود. آکریم دارای جنه‌ای قوی و قدی کوتاه ولی بسیار دلیر و سلحشور و بز سایر برادران قاطع تر و مصمم تر بود. آکلبلی، صاحب قامتی بلند و اندامی ضعیف بود، لاغری او که با یک سرفهٔ طولانی همراه بود نشان می‌داد که احتمالاً مبتلا به بیماری سل می‌باشد. او مردی عاقل و روشنفکر بود و همین خصوصیات اخلاقی باعث شده بود که او نسبت به دیگر برادران محترم‌تر و باوقارتر جلوه نماید. هر سه برادر کلاههای سفیدنمدی بر سر داشتند و به لباس بختیاری ملبس بودند.

(محمد تقی خان دارای یک برادر ناتنی دیگر بنام آاصلان بود که او هم در در قلعهٔ تل زندگی می‌کرد) خانوادهٔ محمد تقی خان بتازگی از بیلاق مراجعت نموده و هنوز در سیاه چادرها و کپر‌ها در اطراف قلعه زندگی می‌کردند ولی چند روز بعد از ورود من بقلعهٔ تل نقل مکان نمودند. قلعهٔ تل تقریباً شبیه و کمی بزرگتر از سایر قلاع خوانین کوچک

بختیاری بود که من در این منطقه مشاهده کرده بودم .

قلعه دارای پنج برج و بشکل مربع ساخته شده بود ، در یکی از زاویه‌های آن يك عمارت چهار ضلعی احداث شده بود که در طبقه فوقانی آن «لامردون» ، یامیهمان‌خانه دیده میشد در طبقه تحتانی این عمارت يك راهرو مستطوطویلی این ساختمان را به محوطه مرکزی قلعه متصل می‌ساخت قلعه دارای دو حیاط بود که قسمت بیرونی جهت میهمانان ، مستخدمین و گارد محافظ و قسمت داخلی مخصوص خانها و اندرون شود که خانواده محمد تقی خان و برادرش آکلبلی در آن سکونت داشتند . گرچه این قلعه از سنگ و آجر ساخته شده بود و می‌توانست در مقابل حملات و یورشهای غیر منظم محلی پایداری نماید ولی در مقابل آتش توپخانه يك نیروی عظیم نمی‌توانست مقاومت داشته باشد . روی برجها و دیوارها چند قبضه تفنگ سنگین فنیله‌ای نصب شده بود که هر کدام هشت و یا نه پا طول داشتند و قابل حمل بودند ، روی محور و حلقه‌های مخصوصی می‌چرخیدند و آنها را بایک نوع گلوله‌های بزرگ و مقدار گلوله‌های کوچک و تکه پاره‌های آهن پرمی‌کردند و باندازه کافی برای مردم کوه‌نشین مهیب و قوی بودند .

در پای تپه‌ای که قلعه بر فراز آن جای داشت يك ده با تعدادی خانه‌های گلی وجود داشت که در فصل زمستان بستگان و نزدیکان محمد تقی خان در آن سکونت می‌کردند ، در کنار و اطراف قلعه سیاه چادرهای زیادی بر افراشته بودند که خانواده‌های کشاورزان آن منطقه در آنها زندگی می‌کردند .

يك روز پس از ورود بقلعه تل ، افراد کاروانی که من همراه آن از اصفهان آمده بودم متفرق شدند . شعیب خان و همراهان بسوی آبادی خود که يك روز راه از قلعه تل فاصله داشت روانه شدند ، تجار و سوداگران با چهارپایان حامل محمولات خود روانه شوشتر و سایر نقاط اطراف شدند تا کالاهای خود را بفروش برسانند . شهرت و اعتبار من بعنوان يك طبیب فرنگی بطوری در بین مردم شایع شده بود که عده‌ای از اهالی قلعه مرا احاطه کرده و تقاضای دارو می‌نمودند .

اندکی بعد از ورود ، زن مورد توجه و سوگلی خان از من دعوت کرد تا از طفل او که می‌گفتند سخت بیمار است عیادت نمایم . من يك اطاق بزرگ (کپر) که ازالیاف و شاخه‌های درخت ساخته شده و مفروش از قالی‌های قشنگ و گرانبها بود راهنمایی شدم ، مقداری اثنائیه با طرز جالبی در گوشه و کنار اطاق روی هم چیده بودند ، همسر خان بدون نقاب در يك گوشه نزد پسر ده‌ساله بیمار خود نشسته بود ، در اطراف چند نفر زن جوان از خدمه ایستاده بودند ، مشارالیها زن بلند قامت و خوش اندام و هنوز جوان و زیبا بود و لباس محلی پوشیده و موهای بلندش در زیر دستمال ارغوانی رنگی که بسر بسته بود پشت ، و مقداری نیز در اطراف صورت و روی پیشانی او ریخته بود . بمجردی که من وارد شدم او از جا برخاست و تعارف کرد ، من مجذوب و شیفته طرز بیان شیرین و دلپذیر او شدم ، او از طرف شوهرش به من خوش آمدگفت و سپس به تفصیل بیماری فرزندش را بیان نمود و گفت که چگونه آن دونفر حکیم را که من در «لامردون» دیده بودم و از راه دور آمده بودند موفق به معالجه طفل شده بودند ، او در حال گریه از من خواست تا طفل بیمارش را از مرگ

نجات دهم ، چون او پسر ارشد مشارالیه و طفل مورد علاقه پدرش می باشد . من مشاهده کردم که طفل در اثر تب شدید مالاریا بسیار ضعیف شده چون خود من نیز مدتی باین بیماری دچار شده بودم طبعاً مقداری تجربه در مورد معالجه اینگونه بیماری اندوخته بودم ، من به مادر طفل وعده دادم که مقداری دارو برایش بفرستم و طرز مصرف آن را نیز باو یاد دادم پس از مراجعه به قلمه قدری گنه گنه جهت طفل فرستادم ولی قبل از آنکه دارو بخوراندند با آن دونفر حکیم که جهت معالجه طفل بیمار بقلمه تل دعوت شده بودند مشورت نمودند ، آن دو از ترس اینکه مبادا طفل در اثر دارو معالجه من بهبودی نماید و آنان موفق بدیاریافت حق القدم و انعام مورد انتظار نشوند با تجویز داروی من مخالفت کردند و نظریه آنان نیز مورد تأیید ملاکه با قرآن استخاره کرده بود قرار گرفت .

روش استخاره با قرآن چنین است که در موارد مهم بر گهای قرآن را بطور تصادفی باز می کنند و جواب خود را دریافت می دارند ، پیشگویی قرآن در مورد تجویز داروی من نامساعد بود بنابراین داروی مرا کنار گذاشتند و در عوض آیه ای از قرآن که با مرکب نوشته شده ، همراه تکه ای از یک فنجان قهوه خوری چینی را با آب و شراب شیراز و از آب خربزه شستشو داده و به طفل خوراندند ، حال طفل روز بروز بدتر شد ، خبر بیماری طفل به محمد تقی خان رسید او بلا درنگ به قلمه تل مراجعت کرد .

خان با عده ای از سواران خود وارد شد و در پای قلمه از آنها جدا شد و سوار به مدخل قلمه راند و در پای سکوی از اسب اصیل و زیبای خود پیاده شده ، این سکو محل انجمن رؤسا و ریش سفیدان بود که صبحها و عصرها جهت حل و فصل اختلافات و رسیدگی به شکایات و بحث درباره مسائل روز در آنجا اجتماع می کردند و در آنجا دیوانخانه یادارالحکومه خان بود که بشکایات و خواسته های عشا بر رسیدگی می نمود . میهمانان که من هم جزو آنها بودم به پیشواز خان شتاقیم ، من خود را معرفی کردم و فرمان و نامه معتمد الدوله را تسلیم وی نمودم ، او اجمالا نگاهی بفرمان کرد و آن را آهسته به یک طرف پرت نمود ، این بر خورد برای من چندان خوشایند و دلگرم کننده نبود و ترسیدم که مبادا حضور من در قلمه موجب نارضایتی او را فراهم کرده باشد ، در این اندیشه بودم که اجازه نشستن داد و با یک لحن دوستانه گفتم که من احتیاج به اینگونه سفارشات ندارم شما بعنوان یک میهمان مانند خانه خودتان تا هر مدتی که مایل باشید می توانید در قلمه تل بمانید ، او همچنین اضافه کرد که جریان ورود شما را شفیع خان کاملاً به من گفته است و من طایفه ام دیدار شما را بفال نیک می گیریم و مقدم شما را گرامی می داریم . لحن صمیمانه و بی پیرایه و توأم با صراحت لهجه او که از نجابت ذاتی و منش مردانه وی مایه گرفته بود مرا سخت تحت تأثیر قرار داد .

محمد تقی خان مردی پنجاه ساله میانه بالا و تا اندازه ای تنومند بود ، او قیافه ای موقر و آمرانه و چهره ای زیبا و جذاب داشت ولی بینی او که در یکی از جنگها در اثر ضربه گرز دچار شکستگی شده بود تا اندازه ای از زیبایی صورت او کاسته بود .

او همیشه یک تبسم ملیحی بر لب داشت و هنگام خندیدن شاد بانشاط و دارای صدایی خوش و دلنشین بود ، وی ملبس به یک نوع لباس سفر یا نظامی بود که معمولاً رؤسای بختیاری در هنگام مسافرت میپوشند ، یک قبای آستین کوتاه تنگ و چسبان تا حد زانو روی خرقه

بلند ابریشمی که دامن آن در زیر شلوار گشادش که دارای حاشیه ملیله دوزی و روی قوزک پایش بسته بود پنهان شده ، دور کلاه بلندش ( کلاهی که معمولا لرها بسر می گذارند ) یک لنگه باشال مخطط پیچیده شده بود . اسلحه اش عبارت بود از یک تفنگ بالول بسیار نادر و ممتاز دمشق که قنداقش بطرز جالبی با طلا و عاج تذهیب کاری شده بود ، یک شمشیر از بهترین فولادهای کار خراسان باو بسته و غلاف جواهر نشان ، یک خنجر مرصع و گرانبها و یک پیشتاب بلند که بطرز استادانه ای تزئین کاری شده بود به « کیس کمر » یا کمر بندش آویزان کرده بود .

( کیس کمر ، کمر بندی است که معمولا محفوظه باروت و فشنگدان چرمی و کیسه چاشنی و سایر ملزومات را به آن آویزان می کنند ) سر و گردن مادیان عربی زیبا و قشنگ با منگوله های سرخ و دکمه های نقره ای آرایش داده شده بود ، زین و برگش نیز تذهیب کاری شده و در تنگ زین و بغل مادیانش یک شمشیر دیگر آویزان و در طرف مقابل یک گرز آهنی که معمولا ایرانیها در جنگ بکار میبردند دیده میشد . محمد تقی خان از اسلحه و وسایط خود بسیار راضی بود . او صاحب یک قیافه اشراقی و رفتار و حرکاتش مانند فتوادلهای بزرگ بود .

محمد تقی خان بعزت نبوغ و شخصیت و شهادت فوق العاده ، خود را از مرتبه خانیه طایفه کنورسی بریاست ایل بزرگ چهار لنگه بختیاری رسانیده بود ( کنورسی یکی از طوایف چهار لنگه بختیاری است )

محمد تقی خان یکی از نواده های علیمردان خان بختیاری است ( ۱ ) که بعد از

۱ - علی مردان خان از رؤسای بزرگ و سرکردگان ایل بختیاری است ، هنگامی که شاه خشاہ بر تخت سلطنت جلوس کرد ابو الفتح خان که اونیز از رؤسای ایل بختیاری بود بحکومت اصفهان منصوب کرد ، این موضوع سبب کدورت و رنجش علی مردان خان گردید و با کریمخان زند بر علیه ابو الفتح خان متحد گشته و باصفهات لشکر کشی کرد ، ابو الفتح خان پس از جنگی که در حوالی اصفهان با علیمردان خان و کریمخان کرده زیمت یافته و اصفهان در تاریخ ۱۸ محرم ۱۱۶۴ هجری بنصرف علی مردان خان در آمد . او بنا بمصلحت شخصی ، ابو تراب فرزند میرزا مرتضی صدر اممالک را که دخترزاده شاه سلطان حسین صفوی و طفلی هشت ساله بود بیادشاهی برگزید و او را شاه اسمعیل نامید و سپس خود را بنام نایب السلطنه و کریمخان را بمنوان وکیل الدوله و سردار سپاه ، برجال و سرداران و سپاهیان معرفی نمود . او پس از انجام این مهم کریمخان را با لشکری بدفع محمد علی خان حاکم همدان مأمور نمود ، پس از عزیمت کریمخان به همدان ابو الفتح خان را به قتل رسانید و حکومت اصفهان را به حاج بابا خان بختیاری سپرد و خود برای تصرف فارس بدان صوب لشکر کشی کرد .

صالح خان بیات که در فارس استقلال داشت لشکری فراهم آورد و درصدد دفع علی مردان خان برآمد لیکن شکست خورد و بشیراز فرار کرد و بمصلحت و متابعت خان بختیاری راضی گشت ، پس از آنکه کار علیمردان خان و کریمخان به مخالفت انجامید چندین جنگ

< ————— >

مرک نادرشاه از اغتشاش و هرج و مرج کشور ایران استفاده کرده و اصفهان را بتصرف آورده و پادشاهی خود را اعلام کرده بودولی دوران حکومت او چندان دوامی نداشت و طولی نکشید که قدرت او بدست کریم خان زند پایان پذیرفت .

محمد تقی خان در بین خانواده و فامیل صاحب نخوت و غرور فراوان بود و همین مسئله باعث شده بود که او مورد شك و حسادت مأمورین دولت واقع گردد و چون تصور میرفت او داعیه خود مختاری و استقلال را در سر می پروراند . او در میان کشور ایران به همان اندازه معروف بود که در بین عشایر کوه نشین بختیاری ، همه او را بعنوان يك جنگجوی بی باک و يك شمشیرزن ماهر و يك تیر انداز ممتاز و يك سوارکار بی همتا می شناختند ، او همچنین يك مدیر لایق و کارداران ، يك کارشناس مطلع در امور عشایر بود وی مخالفان و دشمنان خود را یکی پس از دیگری یا در جنگ یا با خدعه و نیرنگ مغلوب و از پای آورده بود .

پدرش علی خان در اثر سمایت برادرانش ، حسن خان فتحعلیخان مورد سوءظن دولت وقت قرار گرفت و طبق يك نظام وحشیانه چشماهی او را میل کشیدند . بعد از او حکومت بختیاری را به برادرش حسن خان که در گرفتاری او دست داشت بپاداش اعمال خانانهاش تفویض کردند . محمد تقی خان و برادرانش که در این موقع طفلی بیش نبودند و در قریه فریدون پنهان شدند ، حسن خان که در این موقع بر تمام قبایسل بختیاری تسلط پیدا کرده بود اسکندر خان عموی محمد تقی خان را با دو نفر دیگر از نزدیکانش بقتل رسانید و کوشش کرد تا محمد تقی خان و برادران او را نیز گرفتار و نابود نماید ولی در این امر توفیقی حاصل ننمود .

محمد تقی خان طبق قوانین و رسوم قبائل صحرا نشین ایران رصدد بود که به قصاص خون اسکندر خان و دو منسوب دیگرش ، حسن خان را بقتل برساند تا اینکه در يك فرصت مناسب باتفاق دو برادرش علی تقی خان و خان باباخان بمنظور گرفتن انتقام از یک نقب و سوراخ بطور مخفیانه خود را بداخل قلعه رسانید و حسن خان را هنگامی که مشغول نماز بود بقتل رسانیدند .

محمد تقی خان بمنظور جلوگیری از خونریزی و دشمنی خانوادگی و ایجاد صلح و صفا بین طوایف بختیاری بلافاصله بعد از کشتن حسن خان ، دختر او را بمقد خود در آورد و سه فرزند صغیر او را بفرزندی قبول نمود . با این ترتیب او در کار خود موفق شد و تا مدتی صلح و آرامش را در میان قبائل صحرا نشین برقرار نمود ، گرچه گهگاهی خوانین کوچک و خرده فئودالها بمنظور تصاحب وغارت رملههای یکدیگر بجنگ و ستیز بر میخواستند ولی روی هم رفته او توانسته بود بخونریزی و کشت و کشتار وحشیانه طوایف

←

و پیکار بین آنها روی داد که در همه جا پیروزی با کریمخان بود تا آنکه محمد خان زند نزد علیمردان خان رفت و و با مکر و حیله مدتی نزد او بسربرد و در يك فرصت مناسب او را با ضرب خنجر از پای آورده . ( ۱۱۶۸ هجری ) « مترجم »

بختیاری تا اندازه‌ای خاتمه دهد .

گر چه تدابیر امنیتی و مصالح و مقتضیات محلی و ایلی در قاره آسیا معمولاً بر پایه و اساس خیانت قرار داد و علناً بیش از يك لکه ننگ و رسوائی چیز دیگری نمی‌تواند باشد ، مهذا محمد تقی خان به‌منوان يك مرد سخی و بزرگوار و يك دشمن کریم و باگذشت و يك رئیس عادل و کاملاً موفق و مورد اعتماد و يك انسان به تمام معنی شهرت یافته بود و به همین دلیل هم افراد قبیله و پیرانش نیز در نهایت صمیمیت و فداکاری او از متابعت اطاعت می‌نمودند .

وی خواندن و نوشتن نمی‌دانست ولی فوق‌العاده باهوش و بی‌نهایت مشتاق و علاقمند بشعر بود . او صادقانه طالب پیشرفت و ترقی طوایف بختیاری و علاقه‌مند به حفظ امنیت و گسترش تجارت در قلمرو و منطقۀ حکومتی خود بود ( ۱ ) .

او به اندرون قلعه که بتازگی همسرش به آنجا نقل مکان کرده بود ، وارد شد و بلافاصله مرا احضار کرد ، هنگامی که وارد شدم مشاهده کردم که او در نهایت اضطراب و درماندگی مشغول گریه می‌باشد ، مادر طفل و سایر زنان نیز مشغول عزاداری بودند ( آنان يك جمله غم انگیز را باضافه کلمه «وای وای» مرتب تکرار می‌کردند و در خلال این مدت سرو بدن خود را بجلو و عقب تکان می‌دادند ) این مطلب به من فهماند که يك بدبختی بزرگی به آنها روی آورده است ، زیرا طفل در حال مرگ بود محمد تقی خان چندرأس اسب و مادیان را به‌منوان هدیه بمن وعده کرده بود و تقاضا داشت تا فرزند او را نجات دهم او گفت که آن چند نفر حکیم که جهت معالجه طفل از اطراف دعوت شده بودند نتوانستند برای بیمار کاری انجام دهند و تنها امیدش آن است که شاید من بتوانم کاری انجام دهم من در برابر خواهش و درخواست محمد تقی خان نتوانستم مقاومت کنم و پس از یادآوری اینکه دارویی که من برای طفل تجویز کرده بودم باو خورانده‌اند موافقت کردم که طفل بیمار را معالجه کنم .

۱ - سرهنری راولینسون که هنگام لشکر کشی دولت ایران بر علیه محمد تقی خان به‌منوان يك افسر خارجی در آن قشون کشی شرکت داشت در مورد محمد تقی خان چنین می‌نویسد : او در آغاز زندگی فقط رئیس يك طایفه بود ، قدرت و شخصیت او مدیون مدیریت و طرز اداره امور عشایر و تسلط کامل وی در حلقه فصل نزاعهای محلی می‌باشد ، هر طایفه بعد از طایفه دیگری بزر سلطه و قدرت او در آمد و دیری نپائید که سرپرستی و ریاست تمام طوایف بختیاری را به‌عهده گرفت . او در حال حاضر می‌تواند يك قشون مجهز در حدود ده هزار تا دوازده هزار نفر را جمع آوری و در اختیار داشته باشد ، وی مالیات را نسبت به حاصلخیزی دهاات و وضع مالی و اقتصادی طوایف بختیاری تحت حکومت خود وصول میکند . او تمام قدرت خود را مصروف رفاه و توسعه اقتصادی مردم بختیاری می‌نماید و آرزو دارد که روزی بتواند قبایل بختیاری را از بیابانگردی و صحرا نشینی نجات دهد ( سفرنامه مازور راولینسون یا از زهاب تا خوزستان . ص ۱۰۵ )